



## نماز کارخانه انسان سازی است

یکی از علماء از کربلا و نجف برمی گشت ولی در راه برگشت گرفتار دزدان شده و هر چه او و رفقاییش داشتند، همه را سارقین غارت نمودند. آن عالم می گوید: «من کتابی داشتم که سالها با زحمت و مشقت زیادی آن را نوشته بودم و چون خیلی مورد علاقه ام بود در سفر و حضر با من همراه بود، اتفاقاً کتاب یاد شده نیز به سرقت رفت، به ناچار به یکی از سارقین گفتم من کتابی در میان اموالم داشتم که شما آن را به غارت برده اید و اگر ممکن است آن را به من برگردانید زیرا بدمد شما نمی خورد.»

آن شخص گفت: «ما بدون اجازه رئیس نمی توانیم کتاب شما را پس بدهیم و اصلاً حق نداریم دست به اموال بزنیم.»

گفتم: «رئیس شما کجا است؟ گفت: پشت این کوه جایگاه او است.»

لذا من به همراهی آن دزد به نزد رئیسشان رفتیم، وقتی وارد شدیم دیدم که رئیس دزدها نماز می خواند. موقعی که از نماز فارغ شد آن دزد به رئیس خود گفت: «این عالم یک کتابی بین اموال دارد و آن را می خواهد و ما بدون اجازه ی شما نخواستیم بدهیم.»

من به رئیس دزدها گفتم: «اگر شما رئیس راهزنان هستید، پس این نماز خواندن چرا؟ نماز کجا؟ دزدی کجا؟»

گفت: «درست است که من رئیس راهزنان هستم ولی چیزی که هست، انسان نباید رابطه ی خود را با خدا به کلی قطع کند و از خدا تماماً روی گردان شود، بلکه باید یک راه آشتی را باقی گذارد. حالا که شما عالمید به احترام شما اموال را برمی گردانیم.»

و دستور داد همین کار را کردند و ما هم خوشحال با اموالمان به راهمان ادامه دادیم.

پس از مدتی که به کربلا برگشتم، روزی در حرم امام حسین (ع) همان مرد را دیدم که با حال خضوع و خشوع گریه و دعا می کرد وقتی که مرا دید شناخت و گفت: «مرا می شناسی؟ گفتم: آری!»

گفت: «چون نماز را ترک نکردم و رابطه ام با خدا ادامه داشت، خدا هم توفیق توبه داده و از دزدی دست برداشتم و هر چه از اموال مردم نزد من بود، به صاحبانشان برگرداندم و هر که رانمی شناختم از طرف آنها صدقه دادم و اکنون توفیق توبه و زیارت پیدا کرده ام.»

نماز



## نماز کارخانه انسان سازی است

او از همان سنین کودکی به نماز اول وقت اهمیت می داد و فضیلت نماز اول وقت را با هیچ چیز دیگر عوض نمی کرد.

در دوران جوانی که به ورزش کشتی می رفت روزی برای انجام مسابقات به اتفاق هم به سالن رفتیم. مسابقات فینال بود، در میان جمعیت به تماشا نشسته بودم که چند نفر از رقیبان با هم مبارزه کردند. نوبت به عباس رسید. چند بار نام او را برای مبارزه خواندند، اما او نبود و حاضر نشد، تا این که دست رقیب او را به عنوان برنده مسابقه بالا بردند.

نگران شدم به خودم می گفتم: یعنی عباس کجا رفته؟ در جستجوی او بودم نگاهم به او افتاد که از درب سالن وارد می شد. جلو رفتم و گفتم: کجا بودی؟ اسمت را خواندند، نبودی؟ گفت: وقت نماز بود، نماز از هر کاری برایم مهم تر است، رفته بودم نماز جماعت. عباس حاجی زاده بعدها در یکی از عملیات ها به فیض شهادت نائل آمد.



## نماز کارخانه انسان سازی است

شخصی آمد به نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شکایت از فقر و نداری کرد. حضرت فرمود: مگر نماز نمی خوانی عرض کرد من پنج وقت نماز را به شما اقتدا می کنم، حضرت فرمود: مگر روزه نمی گیری عرض کرد سه ماه روزه می گیرم. آن حضرت فرمود امر خدا را نهی و نهی خدا را امر می کنی یا به کدام معصیت گرفتاری عرض کرد یا رسول الله حاشا و کلا که من خلاف فرموده ی خدا را بکنم حضرت متفکرانه سر به جیب حیرت فرو برد ناگاه جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حق تعالی ترا سلام می رساند و می فرماید در همسایگی این شخص باغیست و در آن باغ گنجشکی آشیانه دارد و در آشیانه او استخوان بی نمازی می باشد به شومی آن استخوان از خانه ی این شخص برکت برداشته شده است و او را فقر گرفته است. حضرت به او فرمود برو آن استخوان را از آنجا بردار، بینداز دور. به فرموده ی آن حضرت عمل کرد بعد از آن توانگر شد.

نماز



## نماز کارخانه انسان سازی است

آقا سید محسن جبَل عاملی از علمای بزرگ شیعه است، نواده‌ی برادر مرحوم آقا سید جواد، صاحب مفتاح الکرامه است. ایشان در دمشق مدرسه‌ای تأسیس کرده‌اند که دانش‌آموزان شیعه در آن مدرسه تحت نظر آن جناب تحصیل می‌کنند. یکی از تربیت یافتگان این مدرسه برای تحصیل علم به آمریکا مسافرت کرد که داستانش را اینگونه شرح داد: چند روز پیش شاگردان مدرسه‌ی ما را امتحان می‌کردند من هم برای امتحان رفتم. مدتی نشستیم تا نوبت به من رسید، بسیار طول کشید تا اینکه وقت دیر شد، دیدم اگر بنشینم نمازم فوت می‌شود، از جا حرکت کردم که بروم نماز بخوانم، آنهایی که در آنجا بودند پرسیدند کجا می‌روی؟ چیزی نمانده که نوبت تو برسد. گفتم من یک تکلیف دینی دارم وقتش می‌گذرد. گفتند امتحان هم وقتش می‌گذرد، اگر این جلسه برگزار شد، دیگر جلسه‌ای تشکیل نخواهند داد و برای خاطر تو هرگز هیئت ممتحنه جلسه‌ی خصوصی تشکیل نمی‌دهند. گفتم هر چه بادا باد. من از تکلیف دینی خود صرف نظر نمی‌کنم، بالأخره رفتم. از قضاء هیئت ممتحنه متوجه شده بودند که من به اندازه‌ی اداء یک وظیفه‌ی دینی غیبت نموده‌ام انصاف داده، اظهار کرده بودند که چون این شخص در وظیفه‌ی خود جدی است، روا نیست که او را مُعطل بگذاریم. برای قدردانی از اینکه عمل به وظیفه نموده باید جلسه‌ای خصوصی برایش تشکیل دهیم. این بود که جلسه‌ی دیگری تشکیل دادند، من حاضر شدم و امتحان دادم. آقای سید محسن امین پس از نقل داستان فرمود من در مدرسه چنین شاگردانی تربیت کرده‌ام که اگر به دریا بیفتند دامنشان تر نمی‌شود.